

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کاف. ها. یا. عین. صاد. ذکر رحمه ربک عبده زکریا

این حروف نشان گر رحمت پروردگار برای بنده خود زکریاست. آن جا که زکریا با خدای خود راز و نیاز داشت و مناجات می کرد همین حروف را سرمایه راز و نیاز خود قرار داده و اجابت دعای خود را از خدا تقاضا می کرد و خداوند به برکت این حروف دعای او را که خواهش فرزند صالحی بود اجابت کرد و یحیی را به او مرحمت نمود

لذا در تفسیر این حروف از امام زمان روایت شده که اشاره به داستان کربلا و مصائب امام حسین (ع) است. کاف اشاره به کربلای آن حضرت، ها اشاره به هلاکت او. یا اشاره به دشمن او یزید. عین اشاره به عطش آن بزرگوار و صاد اشاره به صبر آن حضرت است. مشاهده می کنید که خداوند متعال ارقام بزرگ و مهم مصائب آن حضرت را در این حروف یادآوری نموده و یادآوری مصائب او رمز اجابت دعاها می باشد و دلایل این رمز این است که این زندگی دنیائی از هبوط آدم تا قیام قائم به نام چهارده معصوم و در شعاع تعلیم و تربیت آنها شروع شده. آنها بودند که به اذن خدا به آدم و حوا تعلیم دادند و همین طور پشت کار تعلیم و تربیت اولاد آدم و حوا را گرفتند تا آنها را در شعاع تربیت خود به تمدن کامل رسانیدند پس هر کس آن چه از خدا می خواهد باید به نام آنها بخواهد و خداوند آن چه از نعمت ها که به کسی می بخشد آنها را واسطه بخشش قرار می دهد چنان که رزق اولاد را به وسیله پدر و مادر می رساند. نظر به این که حادثه کربلا آن روز مقدر بوده و هنوز واقع نشده خداوند با زبان رمز و حروف آن را گزارش داده است. قرآن که علم کامل خداوند متعال است آینده ها را با زبان حروف یاد آوری می کند و موجودی ها و گذشته ها را با زبان کلمات و عبارات. حروف از خصایص همین قرآن است. کتاب های آسمانی دیگر با حروف نازل نشده برای این که پیغمبران گذشته مانند پیغمبر اسلام آشنائی به اصول علوم و حقایق نداشته اند و استعدادشان آن قدر بالا نبوده که علم کامل الهی بر آنها نازل شود.

حروف مفرده از مواد اولیه آفرینش خبر می دهد، آن جا که خداوند می خواهد خلقی بیافریند لازم است اول اصول و مواد اولیه آن را خلق کند از آن اصول که مبادی خلق است تعبیر به حروف می کند و از آن چه خلق شده تعبیر به کلمات آن مبادی که هنوز شکل نگرفته اند قابل رؤیت و قابل درک نیستند. خلائق عالم هم مانند کلماتی است که ما می گوئیم و می نویسیم همان طور که الفاظ ما از حروف ساخته می شود خلائق هم از مبادی اولیه آن که حروف تکوین است ساخته می شود. حدیث ان

الله خلق اسماء با حروف غیر متصوت و با لفظ غیرمنطق در کتاب کافی باب اسماء و صفات همین حروف تکوین را توضیح می دهد. کتاب تکوینی خداوند که همین عالم خلقت است مانند قرآن از حروفی که مبادی خلقت است و از کلماتی که خلائق قابل رؤیت است تشکیل شده است. اگر عالم خلقت و موجودات آن نبود این کلمات و الفاظ و کتاب ها به وجود نمی آمد. همه کتاب ها از خلائق موجود نسخه برداری شده. گیاه شناسی از نباتات و ستاره شناسی از ستاره ها و هم چنین همه کتاب ها از طبیعت. عالم خلقت و موجودات آن مبادی علم انسان است. تک تک موجودات کلمات اند و روابط آنها با یکدیگر عبارات و آیات. مثلا اگر هزاران کلمه تک تک در صفحه ای نوشته شود معنا ندارد مگر این که به یکدیگر مربوط شود. خلائقی که در عالم خلق شده کلمات کتاب تکوینی خداوند است مانند کلمات و الفاظی است که ما در کتاب خود می نویسیم. مبداء الفاظ ما، حروف است و مبداء خلائق عالم هم حروف تکوینی است که کسی از حقیقت آن خبر ندارد مگر که خود را به ماوراء طبیعت که خداوند متعال است برساند و حالت لقاء الهی پیدا کند مانند سیر معراجی حضرت خاتم (ص).

یکی از دلایل اعجاز قرآن که از دست بشر ساخته نیست همین حروف است. فقط خداست که می داند خلائق را از چه اصولی ساخته و چه مواد مصالحی در ساخت آنها به کار برده است لذا همان طور که خلقت خلائق را از اصول آن به وجود آورده کتاب خود را هم مجهز به اصول و فروع عالم خلقت نموده است. حروف قرآن اشاره به اصول خلائق دارد. خلائق هم کلماتی است که از این اصول ساخته شده مثلا تمامی سخنان و کلماتی که انسان ها می خواهند در آینده بگویند و بنویسند در حروف الفباء موجود است. اگر این حروف نباشند انسان ها سرمایه ای ندارند که کلمات خود را از آن بسازند و بگویند. همین طور خلائقی که خداوند در آینده می سازد و صناعی که انسان ها در آینده به وجود می آورند. مواد اولیه و اصول آن در فضای عالم موجود است. پس حروف قرآن اشاره به اصول خلائق و حوادث دارد. شما فکر کنید در آینده به وسیله خدا یا انسان ها چه خلائقی و یا چه حوادثی در عالم پیدا می شود. چندین هزار برابر خلائق و حوادثی خواهد بود که الآن در متن عالم موجود است. آن خلائق و حوادث آینده در علم خداوند و در متن عالم موجود است که اگر خداوند از آنها گزارشی تهیه کند آن گزارش ها به صورت حروف نوشته می شود. حروف قرآن دلالت می کند بر این که انسان های کره زمین چه حوادثی عمیق و عجیب در عالم خلقت دارند که در آینده با آن رو به رو می شوند. آن حوادث و خلائق الآن در لباس حروفند و وقتی که ظاهر می شوند به صورت کلمات و عبارات جلوه می کنند که در متن کتاب ها نوشته می شوند.

خداوند داستان عاشورای امام حسین (ع) را حدود هزار ها سال پیش از آن که واقع شود در لباس

حروف برای پیغمبران گذشته و مخصوصا زکریای پیغمبر یادآوری نموده و حکمت این حادثه بزرگ را به آنها گزارش داده است لذا گفته اند این حروف اشاره به عاشورای امام حسین است. کاف اشاره به کربلای آن حضرت. ها اشاره به هلاکت آن حضرت و یاران او می باشد. یا اشاره به دشمن او یزید بن معاویه است. عین اشاره به عطش و تشنگی آن بزرگوار است و صاد هم اشاره به صبر آن حضرت در برابر حادثه عاشوراست. بعد از آن که حروف را یادآوری می کند می فرماید: این حروف که نشان گر داستان کربلاست. یادآوری رحمت نامتناهی خداوند متعال برای زکریا بوده است. امام حسین (ع) رحمت واسعه خداست. در زیارتش می خوانیم یا رحمت الله الواسعه

یک نفر از اهل قم به نام احمد بن اسحق از دوستان حضرت امام حسن عسگری در سامرا خدمت امام یازدهم رسید هدایایی از قم برای حضرت برده بود و ضمنا خواست که امام بعد از آن حضرت را بشناسد که امام دوازدهم باشد زیرا هنوز شهرت پیدا نکرده بود که آن بزرگوار پسری دارد. وقتی خدمت آن حضرت رسید چشمش به آقازاده ای افتاد که در کنار حضرت نشسته بود سؤالاتی از امام حسن عسگری نمود از آن جمله پرسید که این حروف کهیعض چه معنایی دارد و چیست که یادآور رحمت خداوند متعال است. امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: از پسرم سوال کن وقتی سوال کرد، امام زمان حروف را برای او تفسیر کرد که نشان گر داستان عاشورای امام حسین است و این عاشورا مبداء و مصدر رحمت خدا و برکات و جودی او برای خلق او می باشد. از این سوال و جواب دانست که آن آقا زاده که کنار حضرت نشسته فرزند او امام دوازدهم است حضرت مبلغی کنار او گذاشتند و فرمودند: وقتی به شهر قم برگشتی با این مبلغ گوسفندانی خریداری کن و به عنوان ولیمه ولادت امام دوازدهم تمامی دوستان ما را اطعام کن تا همه بدانند خداوند زمین را از حجت خالی نمی گذارد و همیشه بایستی نماینده ای از جانب خداوند در روی زمین باشد تا در مواقع مقتضی به داد مردم برسد و آنها را هدایت کند.

مطلب دیگر قابل توجه این است که خداوند حروف مفرده را که مبداء و مصدر پیدایش حیات و حرکت و خلایق است. همه جا در ابتدای سوره ها تعریف می کند. اول می گوید: الف لام بعد کلمات و آیات را ذکر می کند یا می گوید: المص بعد بقیه سوره را می گوید. ذکر حروف در اول سوره ها از باب مطابقت قرآن با طبیعت و حقیقت است چنان که گفته شد قرآن توضیح حقایق عالم خلقت را از اصل و ریشه شروع می کند. به انسان ها می فهماند که ماده چه بوده و چیست که در پیکره عالم مصرف می شود یا نور و نیرو و روح حیات و حرکت چه بوده که به وسیله آنها خدا به اجسام و ابدان عالم خلقت، کیفیت و زیبایی می دهد همان طور که صنعت از مواد اولیه شروع می شود و شکل

می گیرد سنگ آهن را از معدن استخراج می کنند و آن را به شکل های مختلف و در انتها به صورت ماشین الات به نمایش می گذارند. خلقت و صنعت خدا هم از اصول اولیه شروع می شود و به آخرین شکل و صورت خاتمه پیدا می کند. کتابی هم که صنایع و خلائق را توضیح می دهد و در اختیار مردم قرار می دهد بایستی از اصول اولیه و ریشه خلائق توضیحات خود را شروع کند پس لازم است حروف در ابتدای سوره ها باشد تا این کتاب تدوین که الفاظ و عبارات است مطابقت با کتاب تکوین که عالم خلقت است پیدا کند فقط همین قرآن است که می تواند خلائق و حوادث عالم خلقت را از اصول آن گرفته و تا انتها که به ثمر می نشیند بیان کند لذا خلقت انسان را از ماده اصلی که روح حیات و حرکت است شروع می کند و در انتها که به صورت انسان کامل جلوه نموده است در اختیار علم و دانش می گذارد. دنیا را به همان کیفیتی که واقعیت و حقیقت دارد تعریف می کند و آخرت را به همین کیفیت در پی زندگی دنیا تعریف می کند. کتابی است که با حجم کوچک خود کل عالم آفرینش را با تمامی حوادث و عجایب آن در متن خود قرار داده. لذا از هر حرفی و آیه ای چندین هزار کتاب استخراج می شود و باز هم به آخر نمی رسد. خداوند در یکی از آیات می فرماید: اگر دریا هفت برابر برای نوشتن کلمات خدا تکرار شود و تمامی درخت ها قلم و جن و انس نویسنده باشند کلمات خدا به آخر نمی رسد زیرا علم خدا نامتناهی است و این خلائق و کلمات متناهی است که به نامتناهی نمی رسد. هیچ قدرتی نمی تواند ارقام و اعداد را به نامتناهی برساند این تعریفات مربوط به علم قرآن است و الا کلمات موجود در قرآن و سوره های آن متناهی و قابل شماره است. خداوند بی نهایت علم و حکمت را در یک ظرف محدود جا داده است مثل این که اقیانوس را در کوزه ای جا داده باشد کلمات قرآن مانند جنسیت عدد است. آیا قدرتی پیدا می شود شمارش را به جایی برساند که از دایره عدد خارج شود البته ممکن نیست. از عدد یک تا بی نهایت باز هم عدد است. یک درخت یا یک حیوان را اگر بخواهید از طریق تجزیه کمی و کیفی به اصول اولیه آن برسانید مواد آن را به وضعی برسانید که خدا روی آن کاری انجام نداده باشد یعنی حجم ماده با حد آن مساوی باشد و کیفیت آن را هم به اصول اولیه برسانید ممکن نیست. قرآن یک چنین وضعی دارد گرچه در شکل و قیافه محدود است ولیکن در معنی و محتوا نامحدود است دانشجویان مکتب قرآن اگر تا ابد درس بخوانند نمی توانند به جایی برسند که برابر علم قرآن شوند چه برسد که بر آن سبقت گیرند. گفته اند: فیه علم ما کان و ما یکون و ما هو کائن یعنی علم نامتناهی خدا در قرآن جا گرفته است. دانشجویی یک نوع حرکت فکری است و حرکت به بی نهایت نمی رسد. لازم است بدانیم اصول خلائق و مصالح اولیه ساخت مخلوقات نامتناهی هستند، قدرت سازندگی خداوند متعال هم نامتناهی است و می دانیم که یک حقیقت نامتناهی آخر ندارد که به آخر برسد.

مثلا روحی که خدا با آن موجودات را حیات و حرکت می دهد یک اصل نامتناهی است. خداوند از ازل تا ابد که مخلوقات را از روح، حیات و حرکت می دهد به تعبیر ما از انبار روح برداشت می کند روح تمام نمی شود بلکه کسری هم در آن پیدا نمی شود. افراد خلاق متناهی هستند ولی اصول خلاق نامتناهی است، نامتناهی هم آخر ندارد که به آخر برسد. مخلوقات محدودند قابل اشاره و شماره اند به آخر می رسند ولی اصول به آخر نمی رسد. ذات مقدس خدا هم نامتناهی است آخر ندارد که به آخر برسد. به همین دلیل که نامتناهی است ازلی و ابدی است محیط به زمان و مکان است. اصل نور که از آن حیات و حرکت پیدا می شود نامتناهی است. اصل ماده هم که در ساخت ابدان و اجسام به کار می رود به قدرت خدا نامتناهی است. نور مجرد و ماده ظلمانی اصل موجودات و مواد ساخت و سازندگی خلاق است از ترکیب این دو اصل این همه کمیت و کیفیت ظاهر می گردد. تمامی آن چه در کائنات قابل رؤیت و قابل درک است شاخ و برگ شجره این دو اصل است. هرکسی و هر چیزی که به ظاهر خراب می شود و یا نابود می گردد به همین دو اصل برمی گردد. ذوات نابودی ندارد آن چه نابود می شود کمیت و کیفیت است که محصول ترکیب این دو اصل با یکدیگر است. اشیاء نورانی اگر خراب شود مانند لامپ که می شکنند برقش مانند شیشه اش نابود نمی شود ترکیبش به هم می خورد.

علوم طبیعی و فلاسفه نابودی ذوات اشیاء را ممتنع می دانند می گویند ماهیات اشیاء نابود می شود و یا تغییر می کند ولی وجود که حقیقت اشیاء است به جای خود می ماند منظورشان از وجود هستی خلاق پیش از تغییر است. آنها هستی خلق را پیش از ظهور تغییرات خدا می دانند و تغییراتی که بر آن هستی عارض می شود خلق خدا می دانند می گویند: خدا وجود خود را به صورت خلاق نمایش می دهد مانند دریا که خود را به صورت ابر و باران نمایش می دهد نه این که خلاق را خلق کند البته فرضیه های آنها از نظر قرآن و عترت مردود است بلکه خلاق از اصل وجود و کمیت و کیفیت با خالق تباین وجودی دارند نه فقط تباین شکل و ماهیت. در هر صورت به نظر طبیعیون و به نظر فلاسفه ذوات اشیاء نابود شدنی نیست بلکه تغییراتی که عارض می شود. فانی می شود ولیکن به نظر ائمه اطهار که نظر قرآن و خداوند متعال است، همان طور اصول هستی موجودات به اراده خدا ایجاد شده اند، به اراده خدا هم نابود می شوند همین اصول هستی انبار نعمت های خداوند است که با بخشیدن یا نبخشیدن کم و زیاد نمی شود.

تا این جا مقدمه ای در تعریف حروف قرآن بود که گفته شد. حروف قرآن اشاره به اصول خلاق و حوادث پیش از سازندگی و حدوث است. به همین مناسبت که خداوند حادثه عاشورا را پیش از

حدوث برای زکریا تعریف نموده به صورت حروف ذکر کرده است. ذکر یای نبی و همه انبیاء از حادثه عاشورا پیش از ظهور خبر داشته و بر مصائب آن حضرت گریسته اند.

رابطه پیغمبران با امام های معصوم یک رابطه علمی و روحی و روانی است خیلی شدید تر از رابطه فرزندان با پدر و مادر. رابطه اشخاص با یکدیگر از حد صفر شروع شده و تا بی نهایت ادامه پیدا می کند. بهترین و شدید ترین رابطه، رابطه اهل ایمان با یکدیگر است و بالاتر رابطه و دوستی انبیاء و بالاتر از آن رابطه و دوستی اولیاء خدا با خدا که فرمود: واللذین آمنوا اشد حبا لله. پیغمبران با فرزندان از خودشان که اهل ایمان و تقوی نیستند فقط رابطه خونی و جسمی دارند. فقط فرزندان یوسف بیشتر مورد توجه و محبت است که دارای ایمان و معرفت است و هم چنین پیغمبر اسلام از حضرت خدیجه پسر و دختر دارد، از میان آنها فقط حضرت زهرا و حسنین بیشتر مورد توجه و محبت هستند و حسنین را که در ظاهر نوه اش هستند به جانشینی خود انتخاب می کند. روایت شده است که روزی ابراهیم پسر خود را روی زانوی خود نشانند و امام حسین را روی زانوی دیگر گاهی حسین را می بوسید و گاهی ابراهیم را. جبرائیل نازل شد و عرض کرد خداوند مقدر فرموده که یکی از این دو پسر از دنیا برود و این انتخاب را به شما واگذار می کند مصلحت این است که یکی از این دو پسر وفات کند. حضرت رسول پسرش ابراهیم را برای مردن اختیار کرد و ابراهیم از دنیا رفت بعد که علت این انتخاب را پرسیدند فرمود اگر راضی به مرگ حسینم می شدم دل من و مادرش و پدرش داغدار می شد ولی در مرگ پسر من فقط دل من داغدار می شد. مادرش هم کنیز است این دلائل فقط برای اقناع مردم است که از حقیقت بی خبرند و الا خلاف عدالت است که به مادر ابراهیم که کنیز است بی اعتنائی کند و به مرگ پسر او راضی شود این انتخاب مربوط به کمالات روحی و ایمانی این دو فرزند است که امام بیشتر به آن کمالات مجهز است و لیاقت جانشینی رسول خدا را دارد فرزندان ائمه و رسول خدا همه سادات اند ولی آن فرزندی که امام است از نظر روحی و روانی و علم و ایمان حساب دیگری دارد. انسان ها از نظر علم و ایمان بعضی مانند خورشیدند و بعضی مانند ستاره بعضی مانند ابولهب با دل تیره و سیاه ولیکن در ظاهر تفاوتی با هم ندارند. این انتخابات مربوط به علم و ایمان آنهاست. رسول خدا دستور می دهد که مردم حسنین و ائمه دیگر را فرزند او بدانند و بگویند ابن رسول الله لذا نسبت رسول خدا و نسبت حضرت زهرا به ائمه معصوم یکسان است تمامی معصومین فرزند بلافصل آنها به حساب می آیند زیرا سنخیت علمی و ایمانی دارند.

بنی عباس و بنی امیه زیاد تبلیغ می کردند که مردم به امام ها ابن رسول الله نگویند، بگویند بنی علی ولی تبلیغات آنها به جایی نرسید که خلاف حکم خدا بود. خداوند در آیه مباحله حسنین را پسر رسول

خدا و علی ع را روح و جان رسول خدا و حضرت زهرا س را نساء رسول خدا می داند با این که دختر رسول خداست و همسران او زنان رسول خدایند ولیکن زنی که سنخیت و جنسیت کامل با رسول خدا دارد حضرت زهراست که معصومه است. دعا و نفرینش مستجاب می شود روز قیامت رابطه های حسبی و نسبی لغویت پیدا می کند رابطه علمی و ایمانی رسمیت پیدا می کند که فرمود: لا انساب بینهم یوم القیامه پس تعجب نکتید که چگونه پیغمبران پیش از واقعه عاشورا بر مصیبت های امام حسین گریسته اند و از این گریه ها برکت گرفته اند و دعای آنها مستجاب شده است.

آنها که رابطه روحانی با امام و امامت دارند آن چنان که برای امام ها فداکاری می کنند و متأثرند برای فرزندان خود فداکاری نمی کنند پس زکریای پیغمبر که حدود هفتصد سال جلوتر از رسول خدا بوده برای رسول خدا و امام حسین متأثر بوده و بر مصیبت عاشورا گریه می کرده و خداوند ضمن حروف اول این سوره داستان کربلا را برای زکریا گفته و زکریا از خدا خواهش کرده پسری داشته باشد اهل ایمان و تقوا برای او هم مصیبتی مانند مصیبت امام حسین مقدر شود در راه خدا فداکاری کند و به جرم فداکاری و حمایت از دین خدا کشته شود خداوند دعایش را مستجاب کرد و به او فرزندی به نام یحیی داد که دوره حمل او مانند دوره حمل امام حسین شش ماه بوده است. بعد از شش ماه متولد شده و در راه حفظ و حمایت دین با سلطان جابر و ظالم زمان خود مبارزه داشته و او را از گناه و معصیت نهی می کرده است. سلطان زمان او تصمیم داشت با دختر زن خود که ربیبه شناخته می شود ازدواج کند. مادر دختر که قدری پیر شده از نظر شاه افتاده است هر روز دختر خود را آرایش می کند به نظر سلطان می رساند که با او ازدواج کند نظر به این که این ازدواج خلاف قانون الهی است یحییای پیغمبر مخالفت می کند و این ازدواج را جایز نمی داند ولیکن مادر دختر که فتنه انگیزی دارد و می خواهد سلطان را وادار به این ازدواج کند به او شراب می دهد و در حال مستی به او می گوید که اگر می خواهی با دختر من ازدواج کنی بایستی یحیی پسر زکریا را به قتل برسانی و آن سلطان هم دستور می دهد یحیی را حاضر می کنند و او را به قتل می رسانند پس یحییای پیغمبر در راه حفظ دین کشته می شود یحییای پیغمبر در شهادت و فداکاری شباهت به امام حسین دارد کسی تعجب نکند که چگونه پیغمبران پیش از عاشورا بر مصیبت امام حسین گریسته اند زیرا پیغمبران و ائمه پدر و فرزند روحانی یکدیگرند رابطه روحی و مهر و محبت آنها به یکدیگر از رابطه پدر و فرزندان معمولی زیادتر و شدیدتر است لذا در آیات اول این سوره خدا می فرماید: کهیعص ذکر رحمت خدا برای زکریا بود رحمت خدا در این جا امام حسین ع است که می گوئیم: یا رحمه الله الواسعه. ای رحمت واسعه خدا و زکریا مصائب او را یادآوری کرده و بر آن حضرت گریسته خداوند

دعایش را مستجاب کرده و به او فرزندی به نام یحیی داده است و این جا ضمن چند آیه داستان زکریا و پیدایش فرزندش به نام یحیی یادآوری می شود.

در ابتدای این سوره شریفه خداوند داستان زکریا و یحیی را تعریف می کند. زکریا پیغمبری است از بنی اسرائیل معاصر حضرت عیسی. شوهر خاله حضرت مریم است دو تا خواهر از خانواده انبیاء بوده اند یکی از آنها مادر مریم دختر عمران و دیگری همسر زکریای پیغمبر و هر دو عقیم و نازا، خیلی ناراحت بوده اند که چرا فرزندی به دنیا نمی آورند. در این جا زن زکریا که خواهر زن عمران پدر مریم است برای پیدایش فرزندی که وارث او باشد متوسل به امام حسین شد. داستان عاشورا را می خواند و گریه می کند و از خدا خواهش می کند که فرزندی به او بدهد که وارث پیغمبران باشد بالاتر از انسان های عادی و معمولی.

پیغمبران و اولیاء خدا چند درجه در ایمان و تقوی از سایر مردم بالاترند با دیگران برتری روانی و روحی دارند گرچه از نظر بدنی و زندگی و آب و غذا و مسائل دیگر مانند سایر مردم هستند. فرق روانی انسان ها با یکدیگر قابل نمایش در زندگی مادی نیست. روح ایمان و روح نبوت دو سرمایه ای است که اگر به انسانی تعلق یابد و مجهز به روح ایمان شود با دیگران خیلی تفاوت پیدا می کند. خطا و اشتباه از او برطرف می شود عصمت فکری و عملی پیدا می کند. رابطه روحی و روانی با خدا دارد. پیغمبران در خلقت خود مانند چراغ روشن هستند یا مانند رادیو و تلویزیونی که دارای نیروی برق است دیگران به صورت چراغ یا رادیو تلویزیون بدون برق روشنایی روحی و روانی ندارند.

موجودات عالم در ابتداء روح استمساک پیدا می کنند که از آن تعبیر به جاذبه می شود. نباتات و درخت ها علاوه بر روح استمساک روح نباتی و رویش پیدا می کنند دارای قدرت دافعه و جاذبه می شوند. مواد مناسب خود را جذب می کنند و نامناسب را دفع می کنند. می رویند و حبه و دانه و میوه تولید می کنند. حیوانات علاوه بر روح استمساک که روح جمادی است و علاوه بر روح نباتی روح حیوانی پیدا می کنند که دارای احساس و شعور هستند می فهمند و می دانند، دوست و دشمن خود را تشخیص می دهند و انسان ها علاوه بر روح حیوانی که احساس و شعور است روح علمی و انسانی پیدا می کنند. با این روح انسانی قدرت فهم بالا می رود، می توانند مالک نباتات و حیوانات باشند و با این روح انسانی که فهم و شعور است تکامل پیدا می کنند خود را به تمدن انسانی می رسانند. در این میان اهل ایمان و کسانی که با خدا رابطه دارند روح ایمانی پیدا می کنند. چراغی در دل آنها روشن می شود که عظمت و قدرت خدا را درک می کنند و دارای فهم و شعور هستند و پیغمبران علاوه بر این ارواح شش گانه روح نبوت و عصمت پیدا می کنند. دارای نیرویی که عقل و شعور آنها را بالا می برد. خطا و اشتباه از تفکر آنها برداشته می شود. همان طور که حیوانات با نباتات

با داشتن روح نباتی با یکدیگر فرق روانی دارند پیغمبران هم با سایر مردم تفاوت ایمانی و روانی دارند. معرفتشان به خدا و آخرت کامل می شود گرچه در دنیا با سایر مردم زندگی می کنند ولیکن آخرت و قیامت را می بینند به این زندگی دنیا بی اعتنا هستند به خدا و آخرت عشق و علاقه پیدا می کنند. برپایه همین روح ایمان و عصمت بندگی خدا را اختیار می کنند. دولتی به نام دولت الهی برای آنها تشکیل می شود که از ابتدای تولد و زندگی تا انتها در استخدام خدا هستند.

زکریای پیغمبر یکچنین فرزندی از خدا مطالبه می کند می گوید: خدایا در سن پیری قرار گرفته ام، موهای سرم سفید شده، همسرم نازاست از دنیا می روم و فرزندی ندارم که وارث نبوت پیغمبران باشد. می ترسم که بعد از من خط نبوت آباء و اجدادم کور شود و این منصب الهی که عصمت و نبوت است از خانواده ما برود. می گوید فرزندی به من بده که وارث من و وارث پیغمبرانی باشد که از نسل یعقوب و ابراهیم هستند (هبنی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا) فرزندی به من بده که از من و دودمان ابراهیم خلیل و یعقوب ارث ببرد. فرزندی که وارث پیغمبران است اگر فرزندی مانند سایر فرزندان از خدا مطالبه می کرد. فرزندان معمولی فقط وارث مال پدر و مادرشان می شوند وارث علم و منصب و مقام آنها نمی شوند. نمی گوید فرزندی داشته باشم که وارث مال و زندگی من باشد می گوید فرزندی داشته باشم که علم نبوت و روح عصمت و ولایت را از من و از پیغمبران دودمان ابراهیم به ارث ببرد لذا خداوند به او وعده می دهد که فرزندی به نام یحیی در اختیار او قرار دهد. خداوند به او وحی می کند که: یا زکریا انا نبشرك بغلام اسمہ یحیی لم نجعل له من قبل سمیا یعنی ای زکریا، به تو فرزندی به نام یحیی مژده می دهم که پیش از این همانم و نظیری نداشته فرزندی که رابطه روحی با خدا دارد وقتی که به وحی خدا آگاه می شود با لحن تعجب آمیز می گوید: چطور بچه دار می شوم که پیر شده ام و زنم علاوه بر پیری نازا بوده است. خداوند جواب می دهد که برای من آسان است تو را پیش از این خلق کردم که هیچ نبودی من به هر کاری دانا و توانا هستم. زکریا باز برای اطمینان خاطر از خدا نشانه ای می طلبد. خدا می فرماید: به نشان این که تا سه شبانه روز نتوانی با کسی حرف بزنی فقط ذکر خدا بگوئی و عبادت کنی. زکریا با این نشانه به مسجد می رود با ایماء و اشاره به دوستان خود می گوید: نمی توانم با شما تماس داشته باشم شما مشغول دعا و عبادت باشید تا حالم بهتر شود مردم می گویند: بیچاره مریض شده لال شده است بعد از چندی همسر او مشاهده می کند که بچه دار شده و بعد از شش ماه یحیی را به دنیا می آورد

در این جا وقتی که درجات علم و ایمان حضرت مریم و مادر او را با درجات علم و ایمان حضرت زکریا و همسر او مقایسه می کنیم می گوئیم که شاید علم و ایمان مریم و مادرش از علم و ایمان

زکریا و همسرش بیشتر و محکم تر بوده زیرا ابتداء مادر مریم خیلی جدی دعا و تضرع خود را شروع کرد و از خدا خواهش کرد به او فرزندی بدهد.

فکر نمی کرد که عقیم است بچه دار نمی شود می دانست که خدا به هر کاری قادر است و عاقبت با دعا و تضرع بچه دار شد و بچه خود را وقف راه خدا کرد. جامعه زمان هم شاید خانواده مریم را بهتر می شناختند که می گفتند: عیسای نجات بخش از این خانواده است. مادر مریم، مریم را به جامعه ای از خدمه مسجد سپرد که همه مرد پیر و جوان بودند و سابقه نداشت که خادم مسجد یک دختر جوان و زیبا در میان مردان باشد لذا گفت: خدایا، دخترم را با نسلش از شر شیاطین به تو می سپارم مادر مریم دو نمره بزرگ از توکل به خدا دارد یکی این که خدا را قادر می دانست که می تواند زن عقیم را بچه دار کند و دیگر این که دختر جوان زیبای خود را طبق عهده ای که با خدا بسته بود تحویل خدمه مسجد داد اما زکریا وقتی که دید برای مریم مائده بهشتی نازل می شود به فکر این افتاد که فرزندی از خدا خواهش کند (هنالک دعا زکریا ربه) و وقتی هم که خدا وعده داد که فرزندی به او بدهد گفت چطور که زن و شوهر هر دو پیر شده اند و بعد گفت: ای خدا علامتی به من بده که دعایم مستجاب شده و اما حضرت مریم اولاً خیلی وحشت داشته که در جامعه مردان باشد که خدا فرمود: (واتخذت من دونهم حجاباً) آن چنان خود را در شدت حجاب قرار داد که راضی نبود کسی هیکلش را ببیند. خداوند غذای بهشتی به او رسانید تا احتیاج به تطهیر و دست شویی هم نداشته باشد از حجره اش خارج نشود محتاج به کفیل خودش هم نشد که پیر مرد شوهر خاله اش غذا برایش حاضر کند. همه این مسائل دلیل است که خانواده مریم درجه ایمان و فضیلتشان بالاتر بوده خدا هم بهتر آنها را می ستاید که می فرماید: (اصطفی آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین) یعنی به آل ابراهیم و آل عمران امتیاز داده است و دیگر این که پسر مریم اولوالعزم شناخته شد و یحیی یک درجه پائین تر بود. مادر مریم بچه خود را وقف راه خدا کرد. همه می دانیم که فرزند، بزرگ ترین سرمایه انسان است. مادر مریم این سرمایه بزرگ را در راه خدا انفاق کرد حضرت ابراهیم هم فرزند خود را در راه خدا قربانی کرد. کسانی که از فرزند خود در راه خدا می گذرند مقامشان بالاتر است از کسانی که مال خود می گذرند. لذا حضرت زکریا از رابطه مریم با خدا درس گرفت و از خدا فرزندی مطالبه نمود دعایش مستجاب شد.

لازم است بدانیم که وقف انسان هم در راه خدا مانند وقف مال است. در روزگار قدیم فرزند خود را وقف راه خدا می کردند که یا عبادت کند یا این که در خدمت مردم باشد مانند دختران تارک دنیا در مسیحیت که خود را در بیمارستان ها وقف خدمت می کنند ولیکن نذر فرزند برای خدا یا وقف او در اسلام جایز نیست زیرا خدا انسان را عاقل و آزاد آفریده باید خودش بعد از بلوغ تصمیم بگیرد که اطاعت کند یا معصیت.

موجود عاقل و آزاد برده کسی نمی شود و دیگران هر چند پدر و مادر نمی توانند درباره او تصمیم بگیرند و برخلاف رضای او کاری انجام دهند. خداوند متعال هم با این که مالک مطلق بلا منازع همه کس و همه چیز است باز هم به آزادی که خودش به انسان داده است احترام می گذارد و او را مجبور به کاری نمی کند می فرماید: لا اکراه فی الدین در روز قدیم پیش از ظهور اسلام پدر و مادر یا مربیان دیگر خود را مالک فرزندان خود می دانستند می گفتند که لااقل باید فرزند در اختیار پدر و مادر باشد. فرزند بزرگ ترین ثروت انسان است و این مسئله نذر مادر مریم بزرگ ترین فداکاری او بود که گفت: (رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا) یعنی بچه خودم را از قید خدمت پدر و مادر آزاد نمودم و وقف عبادت خدا نمودم ظاهرا پیش از تولد حضرت مریم پدرش از دار دنیا رفته است به دلیل این که در داستان عجیب مریم نامی از عمران نیست مادرش هم بعد از آن که او را تربیت کرده به حد بلوغ رسانیده و به مسجد سپرده و از دنیا رفته است زیرا واقعا پدر و مادر شاید قدرت تحمل سرنوشت دختر خود را نداشته اند که بدون شوهر بچه دار می شود. خداوند اجازه نداده است که این سرنوشت را ببینند و بدانند زیرا در داستان حمل مریم هم نامی از پدر و مادرش نیست. خداوند به مریم قدرت و استعداد داد که بتواند چنین باری سنگین را تحمل کند زیرا بزرگ ترین مصیبت برای خانواده‌های عزت مند مخصوصا بیت انبیاء مصیبت هائی است که از تهمت به گناه پیدا می کنند مخصوصا تهمت به عمل منافی عفت که خداوند برای این تهمت هشتاد شلاق معین فرموده تا تهمت زنان به عمل منافی عفت مجازات شوند اگر هم یقین به عمل منافی عفت داشته باشند باز هم حق گفتن و تهمت زدن ندارند اگر تهمت زدند مجازات می شوند چطور خاندان نبوت بتوانند چنین تهمتی را تحمل کنند که یک خانمی از آنها مانند مریم متهم به عمل منافی عفت شود مخصوصا با یک سند زنده ای که بچه دار شده است لذا حتما پدر و مادر مریم پیش از ابتلای به این مصیبت از دنیا رفته اند که استعداد تحمل آن را نداشته اند. در هر صورت حضرت مریم بعد از آن که تحویل مسجدیان شد که طبق نذر مادر به عبات مشغول شد آن چنان خود را در دایره عفت شدید قرار داد که راضی نبود کسی هیکل او را ببیند چه برسد که در میان خدمه مسجد مشغول آب و جاروب زدن باشد لذا خداوند می فرماید: (فاتخذت من دونهم حجابا) یعنی خود را در حجاب شدید قرار داد فقط زکریای پیغمبر که شوهر خاله او بود حق داشت از او سر بزند غذا برایش ببرد وقتی سر می زد می دید غذای بهشتی دارد دانست که خدا او را از شوهر خاله اش هم بی نیاز نموده است مثل این که اصلا مریم از اهلیت خدا شده و خدا هم اجازه نمی دهد غیر از فرشتگان کسی به او خدمت کند. غذای بهشتی برای او حاضر می کنند غذای بهشتی تفاله و مدفوع ندارد که مریم احتیاج به طهارت داشته باشد علاوه خداوند با جمله (ان الله

اصطفیک و طهرک واصطفیک علی نساء العالمین) سند طهارت حضرت مریم را داده و او را از همه آلودگی ها پاک و مطهر نموده است حتما عادت زنانه نداشته و احتیاج به دست شویی پیدا ننموده که از بیت عبادت خود برای غسل وضو خارج شود مستقیما با خدا و فرشتگان مأنوس است غالبا خبرهای غیبی می شنود که خداوند به او نشان و مدال بهترین زنان را می دهد (یا مریم ان الله اصطفیک وطهرک واصطفیک علی نساء العالمین یا مریم اقتنی لربک واسجدی وارکعی مع الراءعین) و هم چنین او را مژده می دهند که دارای پسری آبرومند در دنیا و آخرت خواهد شد. پسری که در دوران کودکی و بزرگی با مردم سخن می گوید و پیغمبر است ولی نمی دانست چگونه و چطور پیش از آن هم پیغمبران خبر داده بودند که پیغمبر بزرگواری به نام عیسی مسیح از دودمان آل عمران به وجود خواهد آمد که نجات بخش بنی اسرائیل است. خیال می کردند مسیح موعود فرزند عمران است وقتی که مادر مریم حامله شد همه در انتظار مسیح بودند و چون دختر زائید مأیوس شدند عیسی را پیش از ظهور به عنوان ابن البره می شناختند یعنی پسر زن نیکوکار همان طور که مسلمانان در انتظار امام زمانند بنی اسرائیل هم در انتظار ظهور حضرت عیسی بودند ولی خبر نداشتند که چگونه و چطور عیسای نجات بخش بنی اسرائیل پیدا می شود. خانواده زکریا و عمران انتظار داشتند که آن پسر از اولاد آنها باشد. هیچ کس از تقدیر خدا خبر ندارد که آن موعود نجات بخش بنی اسرائیل و مژده دار حضرت خاتم از مریم باکره بدون شوهر پیدا می شود. پدر و مادر مریم پیش از ظهور این سرنوشت از دنیا رفتند. مریم با این سرنوشت در شدت غربت و یتیمی قرار گرفت و حقیقتا به جز خدا پناه گاهی نداشت. مریم در خانه عبادت در حال غربت به سر می برد به او خبر دادند که دارای پسری خواهد شد و نمی دانست چگونه و چطور مادر او نذر کرده تا آخر عمر عبادت کند. خودش هم آن نذر را قبول کرده، نمی تواند شوهر اختیار کند. مریم مدتی طولانی پیش از آن که فرشته بشارت دهنده عیسی را در دامن محراب خود ببیند و خبر بچه دار شدن خود را بشنود با فرشته ها تماس دارد بدون این که آنها را ببیند صدای آنها را می شنود به او می گویند که ای مریم! تو از نظر عبادت و تقوی پاک و مجهز هستی حق خدای خود را چنان که دانسته و توانسته ای رعایت کردی.

خداوند متعال هم برکات روحی تو را زیاد نموده معرفت به خدای خود پیدا کرده ای آن چنان که با فرشتگان انس و آشنائی پیدا کرده ای ولی حق جامعه ای که تو را به وجود آورده ادا نکرده ای لازم است با داشتن فرزندی که مانند پیغمبران مردم را تربیت کند و رشد دینی آنها را بالا ببرد. حق بشریت را ادا کنی، باید مادر باشی.

فرشتگان به همین کیفیت به گوش مریم می دمند که خداوند می خواهد به تو پسری مرحمت کند که رسول خدا برای بنی اسرائیل باشد. ای مریم! خدا تو را به فرزندی به نام عیسی مسیح مژده می دهد

وجیه و آبرومند است در دنیا و آخرت، خدا او را مسح می کند دست مرحمت و مهربانی به سر او می کشد. مسیح می شود برای بندگان خدا برکت مند می شود. مریم یک چنین بشارت هائی از فرشتگان بدون این که آنها را ببیند می گیرد تا این که روزی در ساعت خلوت و عبادت مشاهده کرد جوان زیبایی کنار محرابش ایستاده است. واقعا خیال کرد جوانی زیبا به محراب عبادتش آمده زیرا پیش از این صدای فرشته را شنیده ولی فرشته را ندیده بود. اولین مرتبه است که فرشته را به صورت جوان زیبا می بیند (خداوند می فرماید: اگر فرشته ای نازل کنیم به صورت انسان نازل می کنیم) مریم وحشت زده به خیال این که جوان متجاوزی است گفت: از شر تو به خدا پناه می برم اگر مرد با تقوائی هستی چرا به اطاق خصوصی یک خانم آمده ای گفت: من فرشته ام، این همه به تو خبر داده ام که خدا می خواهد فرزندی به تو عنایت کند حالا وقت آن رسیده که صاحب فرزندی شوی که پیغمبر خدا است گفت: چطور بچه دار می شوم که شوهر ندارم بدکاره هم نیستم گفت: همین طور بدون شوهر، خدا می گوید: برای من آسان است فرزندی بدون شوهر به تو مرحمت کنم. فرشته این خبرها را داد و غایب شد مریم فکرمی کند که یعنی چه بدون شوهر بچه دار می شوم. از این گزارشات دریافت که خدا مقدر کرده است مادر باشد. از گوشه انزوا خارج شده وظیفه اجتماعی خود را که تربیت فرزند است انجام دهد. در این تفکرات بود که احساس کرد حامله شده است. مصیبتی است بسیار سنگین غیر قابل تحمل. چطور یک زن آبرومند از خانواده آبرومند خانواده انبیاء و اولیاء بدون شوهر بچه دار می شود. چگونه جواب مردم را بدهد. در این تفکرات غوطه ور بود و احساس می کرد که هر روز شکم بالا می آید سنگین تر می شود.

حلال زادگی و حرام زادگی یک مسئله ای است جهانی. تمامی انسان ها از هر نژاد و مذهب بچه بدون پدر مشروع را یگ گناه بزرگ نابخشودنی می دانند. زن نامشروع و بچه نامشروع را اعدام می کنند می سوزانند. بچه نامشروع عقده ای می شود در معرض تحقیر و توهین مردم قرار می گیرد. دشمن بشریت می شود اگر بتواند پدر و مادر نامشروع خود را که چنین سرنوشت بدی برای او درست کرده می کشد. مریم فکر می کند با این بچه بدون پدر چه کند جواب مردم و فامیل آبرومند خود را چه بدهد. هر ساعت می بیند شکم بزرگ تر می شود بالا می آید فرشته به او گفت: خدا تو را حامله کرده است بایستی مادر باشی فقط لطف خدا چراغ امید مریم را روشن می کند و الا از خوف و وحشت سخته می کند. گفته اند: حمل مریم نه روز و نه ساعت طول کشیده. یک روز برابر یک ماه و حقیقتا بایستی چنین باشد که او در طول مدت نه ماه چنین مصیبت بزرگی را نمی تواند تحمل کند. هرچه زود تر باید تکلیفش روشن شود. اگر مردم برحمل او آگاهی پیدا کنند حتما او را اعدام می کنند و از

مسجد اخراج می نمایند. هرچه زود تر باید این مصیبت خاتمه پیدا کند پس مدت حمل حتما خیلی کوتاه بوده و کسی بر حمل او آگاهی نیافته و الا خطرات و اعتراضات پیش از وضع حمل متوجه او و زکریای پیغمبر که کفیل او بود می شود. خداوند با این طبیعت شکنی ها می خواهد قدرت و عظمت خود را ثابت کند تا طبیعت پرستان که منکر خدایند و می گویند: هرچه هست طبیعت است خدائی وجود ندارد و کسانی هم که اقرار به خدا دارند خدا را اسیر طبیعت می دانند و عمل غیر طبیعی را ممتنع می دانند بدانند که خدا حاکم بر طبیعت است، گاهی بر خدا واجب می شود برای اثبات قدرت و عظمت خود هر دو طایفه را محکوم کند، قدرت غالب و قاهر خود را اثبات نماید طبیعی می گوید: اگر خدا هست چرا بدون آب و خاک گیاه خلق نمی کند. این عوامل طبیعی مانند حرارت و برودت خورشید و ماه ستاره چه لزومی دارد اگر خدائی هست بدون این عوامل آن چه می خواهد خلق کند اکنون دانشمندان می بینند که برای هر حادثه ای یک علت طبیعی لازم است. بعضی عوامل طبیعی مرض به وجود می آورند و بعضی سلامتی می سازند پس برای ظهور این همه حوادث و طبایع همین عوامل کافی است و عامل دیگر به نام خدا یا فرشته چه لزومی دارد.

جواب این است که این عوامل اسباب و ابزار خلقت و یا اصول اولیه هستند که فرع بدون اصل قابل ظهور نیست ولی فاعل و عاملی لازم است که با به کار زدن این اصول و اسباب و ابزار صنایع خود را بیافریند. چنان که ما انسان ها علاوه بر مواد اولیه صنایع خود و اسباب و ابزار عاملی لازم داریم آنها را کار بزنیم و آن چه می خواهیم بسازیم. خداوند متعال هم برای ایجاد خلائق و صنایع خود ابتداء اصول اولیه و مصالح ساخت آن را بدون سابقه خلق می کند و بعد از آن اصول اولیه صنایع خود را می سازد و این اسباب و ابزار مانند نور و حرارت و برودت را برای این آفریده که ما را در جریان علت و معلول های طبیعی قرار دهد و به ما بیاموزد و الا همان اصول اولیه برای ساخت و ساز کافی است زیرا اسباب و ابزار هم خودش صنعت است که بدون اسباب و ابزار ساخته می شود پس گاهی در صلب پدر نطفه می سازد و پدر را وسیله انتقال نطفه قرار می دهد و گاهی مواد اولیه خلقت انسان را در رحم مادر تولید می کند پس خداوند برای این که طبیعی را به بزرگ ترین عامل که اراده صانع است آشنا کند و آنها را در انکار خدا محکوم نماید. گاهی اسباب و ابزار آفرینندگی را لغو نموده از همان مواد اولیه آب و خاک آن چه بخواهد می سازد چنان که پدر و مادر اولیه بدون پدر و مادر خلق شده. یکی از علل این تقدیر طبیعت شکنی خداوند متعال است که طبیعیون خود را اسیر آن ساخته و منکر خدا شده اند. دلایل دیگر این تقدیر برای حضرت مریم این است که این خانم برای تکمیل مقام آخرتی خود وظیفه خود را انجام دهد و دین اجتماعی خود را به جامعه ادا کند و آن چنان که جامعه انسانی او را تولید نموده و هدایت کرده او هم انسانی را تولید نموده و جامعه را هدایت کند. عنوان

مادری مقام بزرگی است که نباید مریم از آن محروم باشد و اکنون که به دلیل نذر مادر و فتوای علمای زمان به رعایت نذر مادر نمی تواند شوهر اختیار کند بهتر این است که خداوند بدون دخالت شوهر افتخار مادری را به مریم عنایت فرماید تا مانند مادران دیگر به نشان و مدال مادری افتخار یابد مخصوصا مادر چنان پیغمبر بزرگواری که بهترین هدایت گر خلق خدا می باشد. در هر صورت خدا بر اجرای مقدرات خود دانا و توانا می باشد.

حمل حضرت مریم چنان که گفته شد و برای مریم لازم بود ظرف نه روز و نه ساعت کمال یافت و زایمان مریم نزدیک شد. در هر صورت غم و غصه او را فرا گرفته که با این زایمان خلاف سنت جامعه چه کند بهتر این است که از مسجد خارج شود و از جامعه کنار به کشد تا ببیند عاقبت چه می شود. امید و ایمان به خداوند متعال در این حوادث بزرگ ترین عامل آرامش است. خداوند در این رابطه می فرماید: فحملته فانتبذت به مکانا قصیا فاجائها المخاض الی جذع النخلة قالت یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا یعنی مریم به عیسی حامله شد و برای فرار از آگاهی مردم خود را به جای دوری از شهر کشانید این آیه شریفه با لطائفی که دارد نشان می دهد که اولاً مریم حامله شد یعنی بدون این که دوره آبستنی ببیند احساس کرد که حامله شده و زایمان نزدیک است که گفته شد اگر مدت حمل به طور طبیعی طول می کشید خواهی نخواهی مردم آگاه می شدند و او را ملامت می کردند این حمل که برای او مصیبت بزرگ بود جایز نبود که مدتش طولانی شود یا مردم بر حمل او آگاهی پیدا کنند لذا بعضی روایت ها گفته است نه روز و نه ساعت طول کشیده به همین منظور نصف شبی از شهر خارج شده به جای دوری رفته تا کسی به حال او آگاهی پیدا نکند. در این رابطه خدا می گوید: فانتبذت به مکانا قصیا به جای دوری از شهر فرار کرد. در این حال که خود را به جای دوری از شهر کشانیده بود درد زایمان شدت پیدا کرد دستش را به شاخه درخت خرما بند کرد و بچه متولد شد تمام غم های عالم رو به دلش آورد که با این کودک چه کند چگونه با او به شهر برگردد به ناگاه ناله کشید که ای کاش مرده بودم نامی از من در جامعه پیدا نمی شد. تنها حادثه ای که در این حال قلبش را آرام کرد و اطمینان به لطف خدا یافت صدای کودک بود که از زیر پایش روی زمین مریم را به او متوجه کرد. کودک به جای این که گریه کند گفت: مادر جان غصه نخور من مایه عزت و آبروی تو هستم ببین به لطف خدا از این درخت خشک برای تو خرما آماده شده شاخه درخت را تکان بده خرما می تازه برای تو می ریزد. هدیه ای است که خدا به تو تقدیم می کند. ببین در این زمین خشک نهر آبی برای جاری شده. خرما بخور آب بیاشام، خیالت راحت باشد. مادر عزیزم مرا بغل بگیر به شهر برگرد به اشاره بگو که من روزه ام روزه سکوت جواب اعتراضات مردم را به من واگذار کن کسی نمی تواند تو

را ملامت کند. از آن طرف در شهر صدا پیچید که مریم مقدس در اطاق خلوت و عبادت خود نیست. سابقه ندارد که بیت عبادت خود را ترک کرده باشد.

زکریا از همه بیشتر وحشت داشت این طرف و آن طرف به خانه ها سر می زد که مریم کجاست مبادا خدای ناکرده این دختر جوان را ربوده باشند. همه مردم از خانه ها به کوچه ها و از کوچه ها به خارج شهر دویدند صدا می زدند، مریم کجائی، مریم کجائی. همه آنها حاج واج که مریم مقدس کجا رفته. زکریای پیغمبر که کفیل رسمی اوست از همه بیشتر ناراحت است یک وقت دیدند از دور می آید و بچه ای هم بغل دارد. همه در حال تعجب به او نگاه می کنند. دوستان متعجب و ناراحت دشمنان که بیشتر منافقین مذهبی هستند در حال پرخاش مسخره می کنند به زبان خود می گویند: این هم مریم مقدس باید اعدام شود باید سوخته شود. بالاخره مریم نزدیک شد مردم یک صدا به او پرخاش کردند که یا مریم (لقد جئت شیئا فریا ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا) مریم چه عمل زشتی مرتکب شده ای. پدر تو آدم بدی نبوده، مادرت بهترین زنان بوده، بدکاره نبوده این بچه نامشروع را از کجا آورده ای. مریم که به نطق کودک خود آشنا بود اشاره به دهانش کرد که روزه سکوت گرفته ام. باز اشاره به کودک نمود که از خودش پرسید گفتند: چگونه از کودک یک روزه که در گهواره است سؤال کنیم که به ناگاه کودک با زبان فصیح سخن گفت که ای مردم، به من و مادرم تهمت نزنید. من بنده خدایم، خدا به من کتاب و علم داده مرا پیغمبر قرار داده، من هر جا باشم انسانی با برکت هستم. خدا به من مأموریت داده تا روزی که زنده هستم نماز بخوانم، زکات بدهم. نسبت به مادرم حسن گفتار و رفتار داشته باشم من از همین امروز که به دنیا آمده ام تا روز مرگم و تا صبح قیامت که مبعوث شوم از شر شیطان و نفس اماره در امانم مردم مات و مبهوت شدند که این بیانات و کلمات فصیح و بلیغ از یک کودک یک روزه بسیار مایه تعجب شد دیگر کسی نتوانست درباره او و مادرش سخنی بگوید و یا تهمتی روا دارد وضعیت این کودک گویا و دانا با سابقه ای که مردم از مریم مقدس دارند که مائده آسمانی بر او نازل شده سر سفره خدا بزرگ شده احتیاج به سفره پدر و مادر و یا دیگران نداشته. این همه مریض ها از او شفا گرفته اند، دعای مستجاب دیده اند. این سوابق روشن ایجاب کرد که مردم سکوت اختیار کنند. به مریم مقدس تهمت نزنند، او را و بچه اش را آزار ندهند. هرکس به عمد و عناد سخنی می گفت و تهمتی می زد به سرنوشت بدی مبتلا می شد مگر منافقین و ریاکاران که خدا عذاب آنها را به آخرت انداخته که فرمود وللاخره اشد عذابا و ابقی. عذاب آخرت برای آنها شدید تر و باقی تر است. از آن روز به بعد هم مانند گذشته ها مادر و فرزند مرجع حوائج مریض ها و مبتلایان قرار گرفتند هرکس به آنها مراجعه می کرد به حوائج خود می رسید و هرکس آزار و اذیت می کرد و تهمت می زد به سرنوشت بدی مبتلا می شد. مادر و پسر چنین بودند تا این که

عیسی دوران نبوت خود را آغاز نمود. خداوند در این آیات می گوید: ذالک عیسی ابن مریم قول الحق اللذی فیه یمترون. داستان عیسی چنین بود که خدا گفتمان واقعی قابل قبول آن را بیان می کند که چگونه خدا بدون دخالت شوهر از ترشحات رحم مادر او را آفرید. خدا از جنس بشر نیست که فرزندی داشته باشد، پسر یا دختر به دنیا آورد یا کسی را به فرزندی قبول کند تمام خلاقیت صنعت او هستند تربیت می کند تا به معرفت برساند. هرکس علم و معرفتش به خدا زیاد تر باشد نزد خدا مقرب تر است و این زیاد تری و یا کمتری ایمان با اقبال انسان به سوی خدا و یا ادبار انسان از سوی خدا پیدا می شود. هرکس دعوت خدا و اولیاء خدا را قبول کند به سوی خدا برود خدا او را می پروراند به ثمر می رساند و هرکس پشت به حق و حقیقت حرکت کند و در مسیر ظلم و زور و بی اعتنائی به خدا و حقیقت فعالیت کند قهرا بی راهه روی به جز هلاکت و بدبختی ثمره ای ندارد.

و حالا در اطراف دلائل این سرنوشت برای مریم بحث می کنیم که آیا راه طبیعی و عادی برای مریم وجود داشته و ممکن بوده است که خداوند مثل سایر زنان حضرت مریم را بچه دار کند ولی خداوند این راه پر خطر و ضرر را برای او انتخاب نمود و یا وضعیت زمان ایجاب می کند که مریم چنین سرنوشتی پیدا کند و تقدیرات خداوند متعال هم بر پایه همین وضعیت زمان تنظیم می شود. بی شک خداوند در تقدیرات خود برای انسان ها وضعیت فکری و فرهنگی مردم زمان را در نظر می گیرد و مردم را مجبور نمی کند فکر و فرهنگ خود را رها کنند و صددرد خود را با خدا و اولیاء خدا جور کنند. رفتار خدا با انسان های زمان مانند رفتار یک پدر دانشمند با کودکان دو ساله و سه ساله است که شاعر می گوید:

چون که با کودک سر و کارت فتاد هم زبان کودکی باید گشاد

لذا گفته اند کودک تا هفت سال بر پدر و مادر حاکمیت دارد. مردم دنیا گاهی با فکر کودکانه خود تشنه گناه و معصیت می شوند، خداوند متعال به آنها اذن و اجازه گناه و معصیت می دهد تا شاید ضرر گناه و معصیت را بچشند و از آن راه برگردند. پس خدا که به انسان آزادی و اختیار داده او را در آن چه اختیار می کند آزاد می گذارد لازم است مقدرات خود را برابر فکر و استعداد مردم زمان تنظیم کند. این است برهان این همه مصیبت ها و شهادت ها که برای انبیاء و اولیاء مقدر می شود.

قضاوت مردم زمان در سرنوشت حضرت مریم:

وضعیت وجودی و خانوادگی و زمانی حضرت مریم ایجاب می کرد که تا چنین سرنوشتی برای او مقدر و اجرا گردد. مریم از دودمان انبیاء و اولیاء برجسته تاریخ زندگی بشر از هبوط آدم تا ظهور حضرت خاتم است. خداوند خانواده ابراهیم و عمران را در کتاب خود ستایش می کند می فرماید: ان

الله اصطفی آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و این آل عمران فرق ندارد پدر موسی یا پدر حضرت مریم باشد زیرا موسی و عیسی هر دو از پیغمبران اولوالعزمند که خدا به آنها امتیاز داده است. در این میان حضرت مریم و فرزند او در محاصره عواملی قرار گرفتند که اجبارا باید چنین مقدراتی در باره آنها اجرا شود چنان که گفته شد مادر مریم نذر کرد بچه رحم او وقف راه خدا و عبادت در خانه خدا باشد. در دین موسی تا زمان حضرت خاتم (ص) عبادت و نیایش فقط در مساجد جایز بود. هر کس نماز بخواند فقط باید به مسجد برود. پس مریم طبق نذر مادر و فتوای رؤسای مذهب فقط باید در مسجد عبادت کند شاید مریم اولین خانمی باشد که به مساجد راه یافته است. در مسجد اطاق خصوصی برای او معین کردند تا به عبادت مشغول شود پیش از بلوغ و بعد از ورود به مسجد پدر و مادرش از دنیا رفته بودند. مریم یک دختر خجول و عفت مند و غریب در میان یک عده خدمه مسجد که دوست ندارد کسی هیکل او را ببیند چه برسد که کسی با او تماس بگیرد لذا برای تماس با او بین خدمه مسجد قرعه کشی شد و قرعه به نام یک پیر مرد پیغمبر خدا حضرت زکریا، شوهر خاله مریم اصابت نمود ولی مریم دوست نمی داشت که از اطاق خلوت خارج شود مبادا کسی هیکل او را ببیند چه برسد که در میان خدمه مسجد باشد لذا خداوند فرشته ها را مأمور پذیرائی او نمود.

آب و غذای بهشتی هر صبح و شام برای او آماده می شد. دائم سر سفره خدا بود، به پذیرائی حضرت زکریا هم احتیاج نداشت چه برسد به دیگران. خداوند او را از آلودگی های ظاهری و باطنی پاک و مطهر کرد مانند زنان دیگر عادت نمی شد و احتیاج به دست شوئی هم نداشت فقط با فرشته گان انس و آشنائی پیدا کرده بود با آنها مأنوس شده بود.

فرشته ها به او خبر می دادند که خدا تو را پاک مطهر گردانیده و تو را سیده زنان عالم قرار داده. کم کم به او خبر دادند که خداوند فرزند پاکتی برای تو مقدر نموده بهترین پیغمبران که با معجزه خود مرده را زنده می کند کور مادر زاد را شفا می دهد. مرض های غیر قابل علاج را علاج می کند و از این قبیل معجزه ها دارد و اکنون که خدا مریم را دوست دارد و مریم رابطه خود را از مردم قطع نموده یک سره به خدا پناهنده شده و مادر مریم طبق نذر خود که او را باید به جامعه خدمه مسجد که تمام آنها مردند بسپارد و برای اجرای نذر خود دست به دعا بلند می کند که ای خدا دختر جوان خود را به تو می سپارم به خدا عرض کرده است که (انی آعیدها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم) شما بگوئید که آیا تقدیر نامه مریم ممکن است غیر از این باشد که شده است.

و از طرفی خدا می خواهد مریم را به مقام بزرگی ارتقاء دهد و این مقام به جز این که مادر باشد یک پیغمبر بزرگوار هدایت گری تربیت کند ممکن نیست و بزرگ ترین خدمت یک زن به جامعه تربیت یک فرزند صالح است. شما خواننده این کتاب تقدیر نامه این خانم را تنظیم کنید. خواهید دانست که

راه منحصر به فرد است وضعیت اجتماعی و مذهبی مریم و فتوای پیشوایان مذهب اجازه ازدواج و خروج از خانه عبادت به مریم نمی دهد. نه خودش می تواند خلاف قانون مذهبش کاری کند نه پیشوایان مذهب اجازه می دهند. خداوند متعال هم که دوست ندارد کسی را وادار به کار خلاف مذهب خود کند پس چاره ای جز این نیست که مریم در بیت خود بدون تماس با مردی حمله شود.

خدا قادر است از ترشحات رحم مریم بدون دخالت شوهر فرزندی خلق کند چنان که آدم و حوا را بدون دخالت پدر و مادر از آب و خاک زمین تولید کرد و فرمود: ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون. پس طبیعیون و منکرین خدا خجالت بکشند خدا را از این کارها عاجز ندانند و این همه در اطراف خلقت حضرت عیسی افسانه سرائی نکنند. آن قدر اختلافات عجیب و عمیق در اطراف این مادر و پسر به وجود آورده اند که مایه تعجب است و همه آنها غیر عقلانی است و مطابقت با حقیقت ندارد از آن جمله که مدت حمل او را مانند حمل سایر زنان می دانند و پیش از زمان برای او شوهر تراشیده اند. اناجیل اربعه نتوانسته اند یک مطلب غیر اخلاقی برای این مادر و پسر به وجود آورند. آن چه برای آنها گفته و نوشته اند به افسانه شبیه تر است تا واقعیت. آن چه مسلم است تمامی موجودیت علمی و اعتقادی و اجتماعی مریم در انزوا و بیت عبادت شکل گرفت چنان که روشن شد اگر مردم آگاهی به حمل او پیدا می کردند همه تهمت ها و مصیبت ها را پیش از زایمان سر او می آوردند و شاید او را اعدام می کردند و یا لا اقل از مسجد اخراج می نمودند. تمامی سر و صدا و اعتراضات زمانی پیدا شد که دیدند از گوشه بیابان با بچه ای بغل به طرف شهر می آید. و لازم است که ما در این جا وضعیت روانی و فکری مسیحیت و یهودیت و اسلام را برطبق تأویل آیات قرآن تعریف کنیم تا شما خواننده قدری به حقیقت تاریخ و مرام انبیاء آگاهی بهتر و بیشتری پیدا کنید.

بهترین علم که درست حوادث را چنان که بوده و شده است در اختیار انسان می گذارد قرآن به رهبری هدایت چهارده معصوم است. خداوند در تعریف وضعیت فکری و روانی ایشان فرمودند: انتبذت من اهلها مکانا شرقیا. یعنی جهت شرق را برای خود اختیار کرد این جهت شرق تعریف فکری و روانی آن حضرت است که گفتیم دین خدا به وسیله پیغمبران که عامل پخش علم الهی هستند مانند خورشید و ستاره اند که در افکار مردم طلوع و غروب دارند و انسان ها در کسب علم و نورانیت و عقل و ایمان در ارتباط با این خورشید و ستاره های هدایت سه حالت پیدا می کنند که در یک حالت آنها را شرقی و در حالت دیگر غربی و در حالت سوم آنها را صراط مستقیم می نامند. غریبون که از دین و عقیده فقط جهت مادیت و دنیائی خود را پرورش می دهند آن مسائلی را از دین قبول می کنند

که ضرر دنیائی برای آنها نداشته باشد و اگر در مسئله ای بین آنها و مسائل دنیائی و هواپرستی اختلاف افتاد، بین دنیا و دین آنها نزاع درگرفت در جهت دنیا پرستی قرار می گیرند و دین خود را که سرچشمه عقل و دانش و فضیلت و انسانیت است رها نموده پشت به عقل و انسانیت حرکت می کنند. هر پیغمبر و امامی را که مخالف هوی و هوس آنها سد راه دنیا پرستی آنها باشد از بین می برند. عوامل امر به معروف و نهی از منکر را می کشند. اجازه نمی دهند معارف دین و محبت خدا و اولیاء خدا فکر آنها و قلب آنها را روشن کند مانند کره زمین که پشت خود را به خورشید می کند و در تاریکی مطلق قرار می گیرد. آنها هم پشت به چراغ های روشن دین و ماموران خدا می کنند حاضر نیستند از چراغ های هدایت استفاده کنند و قلب خود را روشن کنند در تاریکی جهل قرار می گیرند ثروت دنیا و منافع دنیائی خود را می بینند ولی مسئولیت الهی و انسانی خود را درک نمی کنند چنین افرادی در اصطلاح معارف الهی غربی و غربیون هستند مصداق کامل غربیون از جهت دین خدا و انبیاء قوم یهودند که به کلی ستاره علم و فضیلت دینی و الهی آنها در دنیاپرستی آنها غروب نموده، ذره ای فضیلت و عدالت و انسان دوستی نمی فهمند فقط ملاک حرکت و فعالیت آنها مال و ثروت است. این همه پیغمبران و عوامل سداد و صلاح را در راه منافع و مطامع خود کشته اند پس آنها غربیون مطلق اند که خورشید معنویت شان در جهل مادیت شان غروب نموده.

دسته دوم که در ارتباط با دین خدا شرقیون شناخته شده اند که یک سره متوجه به خدا و آخرت و عبادت شده اند دنیا و منافع را به کلی ترک نموده دائم در عبادت خدا و ذکر و ریاضت هستند که در اصطلاح آنها را رهبان می نامند. مصداق کامل رهبانیت محبوب خدا عیسی مسیح و مادرش هستند که خداوند در تعریف مریم می گوید: انتبذت من اهلها مکانا شرقیا واتخذت من دونهم حجابا یعنی فکر و عقیده خود را یک سره در برابر تابش چهره نورانی دین و خدا قرار داد. دائم در حال دعا و عبادت و ریاضت حضرت مریم یکسره به خدا پیوست. چنان از جامعه منقطع شد که باید فرشته ها با او مأنوس شوند آب و غذا برایش حاضر کنند. عاشق چهره نورانی خدا و دینند. عاشق مکتب دین که هندسه خلقت و تربیت را بدانند. گاهی از جامعه چنان منزوی شده اند که بالای تلی از آب و علف صحرا استفاده می کنند که خدا می فرماید: و آوینا هما الی ربوه ذات قرار و معین نه مریم ابتدا به خانه شوهر رفت و نه عیسی زن گرفت. لذا رهبانیت و تارک دنیا در مسیحیت رواج یافت این همه دیر نشین ها پیدا شدند.

و اما صراط مستقیم دین اسلام و مسلمانان واقعی هستند که سعادت بشریت را از مسیر آباد کردن دنیا و آخرت می دانند و سعی می کنند با علم و دانش خود دنیا را با ساخت و ساز و بشریت را با تعلیم و تربیت و تمدن و انسانیت و رابطه با خدا را با اطاعت و عبادت به ثمر برسانند. دین اسلام

واقعی رهبری چهارده معصوم است که انسان را در علم و عمل تا مقام خلافت الهی بالا می برد، به جایی که خدا گونه کار کند و خدا گونه بداند و در علم و عمل نمونه ائمه اطهار باشد. اگر مردم بدون استثناء علم و عمل خود را بر طبق اسلام در مسیر اطاعت خدا تنظیم کنند محصول علم و عمل آنها همان بهشتی می شود که خدا در کتاب مقدس خود خبر داده است. این هم معنای صراط مستقیم است که حرکات تکاملی را از انحراف به چپ و راست و افراط و تفریط محفوظ می دارد.

حضرت مریم از این عنوان که در اختیار پدر و مادر مربی باشد و مسائل اجتماعی و زندگی را از آنها بیاموزد به کلی محروم و بر کنار بوده. از کودکی یا به محض بلوغ و توانائی عبادت و اطاعت تحویل خانه عبادت شده و در شدت حجاب از ارتباط با پدر و مادر و مردم قرار گرفته. با فرشته ها انس گرفته و سر سفره خدا بزرگ شده. حضرت عیسی نیز به همین کیفیت معلوماتش همان کلمات و مواعظی است که از خدا به او وحی شده لذا گاهی از خدا تعبیر به پدر آسمانی می کند زیرا پدر واقعی کسی نیست که انسان را به دنیا می آورد بلکه کسی که انسان تربیت می کند. پدر مربی این مادر و پسر فقط خداوند متعال است. خداوند متعال به وسیله این مادر و پسر عظمت و قدرت خود را به کرسی می نشاند و طبیعت پرستان را به بطلان طبیعت پرستی خود آگاه می نماید که هر چه دارند از رسوم و آداب از موت و حیاتشان یک سره به اراده خداوند متعال است. حضرت عیسی نه به مرگ طبیعی مرده و نه هم کسی او را کشته یا به دار زده. در این جا هم اناجیل اربعه چقدر زیاد افسانه سرائی می کند همه نوشته اند که او را بعد از کتک زیاد به جرم این که می گوید پادشاه یهودم به دار زدند با این که هیچ پیغمبری ادعای پادشاهی نمی کند. پیغمبران ساده ترین و بی ادعا ترین مردم روزگارند. گناه شان این است که امر به معروف و نهی از منکر می کنند. راه زندگی را برای مردم ساده و آسان می کند و یک مانع اساسی برای ظلم و زورند. این موفقیت ها باعث می شود که مردم و مخصوصا ثروت مندان با آنها حسودی می کنند. می نویسند که عیسی را کشتند و دفن نمودند بعد از سه روز زنده شد و با حواری خود تماس می گرفت دیگر آنها نمی گویند مردمی که ضد حیات و زندگی حضرت عیسی بودند. چطور توانستند او را زنده ببینند یا می گویند خدا او را به آسمان چهارم بالا برد. نمی گویند که آسمان چهارم کجاست که خدا عیسی را به آن جا برده است.

این فضای بالای سر که هرچه هست ستاره است و یک آسمان بیشتر نیست یا مگر خدا راهی ندارد که او را در روی زمین از شر دشمن حفظ کند که او را به آسمان بالا ببرد و از این قبیل افسانه ها. آسمان چهارم فضای فوق افکار است. نه آسمان بالای سر در فضای فکر و فضای تکامل هفت کلاس وجود دارد که آنها را کلاس تکاملی می نامند. خدا او را به به فضای چهارم یعنی کلاس چهارم فوق

افکار بالا برد لذا او را از دایره فکر مردم زمان خارج نمود مردم کجا می توانند بفهمند که خدا آن راپورت چی خبرکش را به سیما و صدای حضرت عیسی درآورده و دولت وقت او را به دار زده همین الان هم کسی در مذهب مسیح پیدا نیست که خیال کند عیسی مانند امام زمان زنده و غایب است خیال می کنند عیسی بعد از مرگ زنده شده با این که اگر زنده شده در میان مردم بوده دو مرتبه او را می گیرند می کشند.

خداوند اولاً در قرآن می فرماید: و ما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم بل رفعه الله الیه یعنی نه او را کشتند نه به دار زدند بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد. داستان قتل حضرت عیسی چنان که برنابا یکی از حواری عیسی می گوید که خیلی هم مطابق عقل و قرآن است چنین است. برنابا که یکی از حواری صاحب سر عیسی است می گوید: یکی از شاگردان حضرت عیسی به نام یهودای اسخریوتی که صندوق دار عیسی هم بود به بیت المال خیانت می کرد. نذوراتی را که مردم به عیسی هبه می کردند می دزدید و زمانی که عیسی تحت تعقیب بود و مخفیانه زندگی می کرد مخفی گاه او را گزارش می داد. برنابا می گوید: عیسی به من گفت خدا بر این یهودا غضب کرده می خواهد او را به جای من به دست مأمورین بسپارد کشته شود و مرا نجات دهد. عیسی در اواخر که خیلی به عظمت و شفا دهندگی و حل مشکلات مردم شهرت یافته و محبوبیتش هم خیلی زیاد بود قهرا در معرض حسد روسای مملکت و شاید در معرض حسد اطبا و پیشوایان قرار گرفته بود. فقط مستضعفین که غالباً در معرض استثمار قرار می گیرند به وسیله او آزاد شده بودند لذا حسودان مذکور به شدت علیه او تبلیغ می کردند و حکومت زمان را برانگیختند که او را اعدام کند. عیسی و حواری مخفیانه از این باغ به آن باغ و از این خانه به آن خانه در حرکت بودند.

بعد در یکی از آن شب ها که عیسی در باغ یکی از دوستان با حواری خود پنهان بود یهودای اسخریوطی مأمورین را به آن باغ هدایت کرد مأمورین با یهودا وارد باغ شدند. یهودا مأمورین را در گوشه ای پنهان کرد به آنها گفت « شما این جا باشید تا من اول بروم عیسی را با حواری بیدار کنم که خوابند بعد شما وارد شوید ببینید حواری به چه کسی خیلی احترام می گذارند به او استاد استاد می گویند، او را دستگیر کنید. یهودا به طرف خواب گاه حواریون حرکت نمود در همین حال که حرکت می کرد خدا او را به صدا و سیمای حسرت عیسی متحول ساخت در قیافه و صدا صد در صد مانند عیسی شد. در همین حال پیش از آمدن یهودا که حواریون خواب بودند خداوند به حضرت عیسی دستور داد که از باغ خارج شود به شهری برود که کسی او را ندیده است. عیسی از باغ خارج شد و یهودا که مانند عیسی شده بود به میان حواری که خواب بودند وارد شد خبر ندلشت که مانند عیسی شده است میان حواریین می گشت عیسی را ندید. اولین حواری را بیدار کرد گفت: استاد کجا

است حواری چهره اش را بوسید که خودت استاد هستی، حواریین دیگر هم بیدار شدند دورش را گرفتند او را می بوسیدند و تعجب می کردند که چرا می گوید استاد نیستم مگر حواسش پرت شده است در این حال مأمورین رسیدند که دیدند حواریین دور عیسی قلبی را گرفته دست و صورت او را می بوسند. مأمورین او را دستگیر نمودند. دستش را بستند با زجر و شلاق او را به طرف زندان حرکت دادند او می گفت: من عیسی نیستم بیشتر او را می زدند که ای ساحر جادو گر این هم سحر تو است که می گوئی عیسی نیستم. فردا او را محاکمه کردند و همراه دو نفر زن و مرد بدکاره به دار زدند. حواریون و دوستانش هم پای دار به سر و سینه می زدند گریه می کردند. آنها یقین داشتند که عیسی را کشته اند دشمنان راحت شدند که عیسی را کشتند دوستان ناراحت و مأیوس بودند که عیسی شفا بخش خود را از دست داده اند بعد از آن عیسی واقعی در میان مردم بود نه خود را معرفی می کرد نه کسی در جستجوی او بود که او را بشناسد. عیسی با خیال راحت در میان مردم مانند مادرش سر سفره خداست. آن چه لازم دارد فوری بدون زحمت برای او آماده می شود. معنای رفتن به آسمان یعنی به فضای فوق افکار نه این آسمان بالای سر. او مانند امام زمان است که در میان مردم است او را می بینند اما نمی شناسند و او هم خود را معرفی نمی کند.

فضای فکر بزرگان نسبت به فضای فکر جاهلان و کودکان آسمان شناخته می شود. الآن طبق مستند تاریخ چهار نفر زنده اند و در میان مردم هستند که کسی آنها را نمی شناسد. خضر و الیاس که هر کدام حدود پنج هزار سال عمر دارند و عیسی دو هزار سال و امام زمان تقریباً هزار و صد و هفتاد سال این چهار نفر مبتلا به این عوارض دنیائی و سرما و گرمای طبیعت نیستند. در دل کوه های یخ باشند یا دریای آتش برایشان فرق نمی کند بهترین هواها بهترین غذاها و لباس ها دائم در اختیار آنها هست. آنها حاکم بر عوامل طبیعتند نه طبیعت حاکم بر آنها. معجزات تاریخ که صنعت پیغمبران است از طریق حاکمیت آنها بر طبیعت پیدا می شود آنها میلیون ها سال زنده باشند و زندگی کنند موی سفیدی در سرشان پیدا نمی شود. وقتی هم که امام زمان ظاهر شود با او هستند مردم را از این وضعیت دنیائی نجات داده در وضعیت آخرتی قرار می دهند.

دنیا و آخرت نام دو نوع زندگی در همین کره زمین است. ابتدا یک زندگی ناقص دنیائی از مسیر علت و معلول دنیائی و اعمال انسانی از هبوط آدم تا قیام قائم و ظهور حکومت الهی برای همه و بعد یک زندگی کامل آخرتی در شعاع حکومت خدا و ائمه از مسیر حاکمیت اراده انسان بر علت و معلول طبیعی و انسانی آن هم برای همه انسان ها از هبوط آدم تا قیام قائم در زندگی دنیائی قرار می گیرند. علت و معلول طبیعی و انسانی بر آنها حاکمیت دارد.

اسیر سرما و گرما و عوامل دیگر هستند و بعد در یک زندگی آخرتی که با قیام امام زمان افتتاح می شود قرار می گیرند. در فضای کل عالم آزادند هر جا بخواهند بروند فوری می روند و آن چه بخواهند فوری برایشان آماده است. مجهز به دعای مستجاب یا اراده کن فیکونی هستند. غیبت این چهار نفر به معنای این است که خود را به کسی معرفی نمی کنند. نیاز به این وضعیت دنیائی ندارند که در محل مخصوصی ساکن باشند و مبتلا به عوامل طبیعت و آب و غذای اهل دنیا باشند بلکه در وضعیت آخرتی و بهشتی مانند حضرت مریم که غذای بهشتی برایش حاضر می شود. احتیاج ندارند که در جایی پنهان شوند و یا از حوادث طبیعی و انسانی برای خود پناه گاهی بسازند. رابطه آنها با مردم مانند رابطه یوسف با برادران است که با یوسف حرف می زدند و می گفتند برادری به نام یوسف داشتیم که او را کرک خورد یا وقتی که یوسف برادر تنی خود را به نام بنیامین به بهانه دزدی پیش خود نگاه داشت گفتند برادرش هم دزدی کرده بود یوسف به جهل آنها خندید و گفت: انتم شر مکانا و اضل عن سواء السبیل. پس یوسف با این که با آنها حرف می زد. از آنها غایب بود عیسی و امام زمان هم چنین اند با ما سخن می گویند و از ما غایبند این بود داستان عیسی و مریم قول الحق الذی فیه یمترونا ما کان لله من ولد سبحانه اذا قضی امرنا فانما یقول له کن فیکون

عقاید خرافی و خلاف حقیقت درباره حضرت عیسی و مریم :

اولین عقیده خلاف حقیقت این بود که او را پسر خدا و مریم را همسر خدا دانستند و این مسئله بزرگ ترین توهین به خداوند متعال بود که او را از حدود خدائی اش که منزله از شباهت ذاتی و صفاتی به خلاق است در حد خلاق قرار دادند که مانند که خدا جسمیت انسانی و مادی داشته باشد از جنس انسان باشد و بتواند با انسان تماس جنسی پیدا کند. خداوند را از آن تنزه ذاتیش تنزل دادند در حد خلاق قرار دادند و مفاسد تشبیه خدا به خلق کمتر از مفاسد انکار خدا نیست و بالاتر از این خرافه این که قائل به اقانیم ثلاثه و سه خدائی شدند و گفتند: خدا و روح القدس و عیسی با این که سه تا هستند یکی هستند و یکی هستند سه تا هستند. تمامی این خرافات از همین مسئله تشبیه پیدا می شود که خلق را شبیه به خالق و یا خالق را شبیه به خدا می دانند و یا این که گفتند خدا عیسی را به فرزندى انتخاب نموده با این که لازمه تقرب به خدا این نیست که خدا کسی را به جای فرزندى انتخاب کند بلکه انسان از طریق اطاعت و بندگی مقرب می شود علمش بالا و بالا می رود تا این که آشنائی او به مصالح و فاسد همگام با آشنائی خدا شده و خواست و خواهشش که توأم با مصلحت است مورد قبول خدا واقع می گردد. مناسب خدا نیست که انسان را به جای فرزند خود انتخاب نماید تبادل دو ذات متباین هم به یکدیگر محال وقوعی دارد یعنی نشدن نه نکردن. معنای تبادل دو ذات به یکدیگر این است که انسان جنسیت خدائی پیدا کند و خدا شود و یا خدا جنسیت جسمانی و انسانی

پیدا کند و انسان شود که هر دو محال وقوعی دارد. هیچ موجودی جنسیت ذاتی خود را رها نمی کند که جنس دیگر شود. تکامل اجناس غیر از تبادل آنها به یکدیگر است پیغمبران با این که در انتهای کمال اند مجهز به اسماء و صفات خدا شده اند از جنسیت جسمانی و انسانی خود خارج نشده اند و جنسیت خدائی پیدا نکرده اند. رسول خدا به تعلیم خدا می گوید انما انا بشر مثلکم یوحی الی. خرافه دیگر این بود که عیسی بعد از آن که مصلوب شد و او را دفن کردند سه روز بعد کنار قبرش آمدند دیدند سنگ قبر عیسی از روی قبرش کنار رفته و عیسی زنده شده است با این که اگر چنین باشد باز میان مردم است تحت تعقیب قرار می گیرد و مصیبت ها تکرار می شود چنان که در بالا گفته شد یهودای خائن به قیافه و صدای عیسی در آمد و به جای او اعدام شد چنان که خدا فرمود ولکن شبه لهم یعنی کسی شبیه عیسی شد و به جای او اعدام گردید. این شباهت یک مسئله طبیعی است که به اراده خدا واقع می شود خسارت بزرگ تشبیه خدا به خلق این است که انسان هائی که در حد تشبیه اند خدا را از جنس مخلوق و یا مخلوق را از جنس خالق می دانند. روز قیامت نه از وجود خدائی می توانند استفاده کنند که او را از جنس مخلوق و مانند مخلوق دانسته اند که چنین خدائی وجود ندارد. نه از مخلوقی می توانند استفاده کنند که او را از جنس خالق دانسته اند که چنین مخلوقی هم وجود ندارد. کیسه وجودشان از حقایق و معارف اصیل خالی است روز قیامت بروند خدائی را پیدا کنند که جنسیت عیسائی دارد یا عیسائی را پیدا کنند که جنسیت خدائی دارد به قول صاحب مثنوی:

شیر بی پا و دم اشکم که دید این چنین شیری خدا هم نافرید

دلیل این که مشرک قابل آمرزش نیست همین است که اگر در قیامت عذابی از او برطرف شود و یا خیری به او برسد باز هم بت خود را تمجید و ستایش می کند و بت پرستی خود را به رخ موحدین خالص می کشد که دیدید بت ها خدا بودند که ما را نجات دادند یا پیشویان قلبی برحق بودند که ما را به بهشت بردند پس مشرکین راه و رابطه خود را با واقعیات قابل استفاده کور می کنند کسی که مقصد را گم کند چگونه می تواند به مقصد برسد به همین مناسبت در آیه ۳۸ خداوند از حسرت و ندامت چنین افرادی خبر می دهد که می بینند این سرمایه های مادی و معنوی و مال و ثروت و عمر خود را در بی راهه تلف کرده نتیجه ای جز حسرت و ندامت به دست نیاورده اند. جای این که خدا را بر خود حاکم نمایند و در اطاعت خدا باشند. در اطاعت شیطان قرار گرفته اند. بزرگ ترین خسارت علمی و عملی در زندگی شرک به خدا و شرک به انسانی است که خداوند او را بین خود و بندگان واسطه قرارداده است. انسانی که می تواند فیوضات و برکات الهی را از خدا گرفته به مردم برساند

انسان هائی که هنوز به تکامل نرسیده اند همان قدر که به خداوند متعال احتیاج دارند که خداوند با افاضه فیوضات مادی و معنوی خود آنها را رشد دهد و به ثمر برساند. به انسان کاملی احتیاج دارند که فیض الهی را به آنها برساند. وسائط فیض همان قدر برای انسان عقب مانده فقیر لازم که وجود خدا لازم است مجاری آب دریا لازم است برابر دریا وسعت داشته باشد تا بتواند آب دریا را به خشکی ها برساند. فیوضات و برکات وسیع نامتناهی از مجاری تنگ و باریک و یا آلوده به نجاسات و قاذورات جریان پیدا نمی کند.

خداوند متعال همان طور که خودش در افاضه فیوضات و برکات نامتناهی و منزه است مجاری فیض او هم بایستی مانند خودش نامتناهی و منزه از آلودگی به جهل و خرافات باشند و آنها اولیاء خدا و مخصوصا چهارده معصوم هستند که فضای علم و استعدادشان برابر فضای رحمت خدا نامتناهی است. پس انسان عقب مانده ناقص العلم والحکمه و مخصوصا منافق و کافر نمی تواند جای انسان کامل بنشیند. روایتی دیدم که یک مسلمان از حضرت سید الشهداء (ع) سؤال کرد، ما معرفه الله ففال معرفه الله معرفه الامام الذی افترض الله طاعته علی الناس یعنی معرفت به خدا معرفت به انسانی است که خدا او را بین خود و بندگان واسطه قرار داده است پس کسانی که انسان نالایقی یا کافر و منافقی را در مسند حجت خدا می نشانند درست مانند کسانی هستند که بتی و یا مخلوقی را جای خالق می نشانند زیرا لزوم وسائط فیض در فرا گیری رحمت و برکت با یستی برابر مبادی فیض باشد.

ما مسلمانان به مسیحیان می گوئیم: نه خدائی که شما می پرستید خدای واقعی است نه هم عیسائی که بین خود و خدا واسطه قرار داده اید عیسای واقعی می باشد شما خدا و عیسا را در فضای جهل و خرافات گم کرده اید لازم است آنها را در فضای اسلام و قرآن جستجو کنید. از این خدا و عیسائی که می پرستید در دنیا و آخرت بهره ای نمی برید.

الحمد لله اولاً و آخراً و انا العبد - محمد علی صالح غفاری